

رابطه «تذکر» و «تفکر» در قرآن کریم

shams12400@yahoo.com

مجید شمس کلاهی / استادیار مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی *

دریافت: ۱۳۹۵/۱۰/۴ - پذیرش: ۱۳۹۶/۳/۲۷

چکیده

قرآن کریم در شمار چشمگیری از آیات، آدمیان را به «تذکر» فرامی‌خواند و باریابی به آن درجه را ویژه «أُولُوا الْأَلْبَاب؛ صاحبان خرد ناب» می‌شمارد. اهتمام فراوان قرآن کریم به امر «تذکر»، آدمی را بر آن می‌دارد که معنا و حقیقت «تذکر» را در عرف قرآن کریم بشناسد و آن را در وجود خویش، تحقق و استمرار بخشد. عمده معانی ارائه‌شده برای «تذکر» در آثار تفسیری عبارت‌اند از: «پندپذیری» (اتعاظ)، «اندیشیدن» و «به یاد آوردن». این نوشتار، با تحلیل مناشی ظهور «تذکر» در معنای «تفکر»، رجحان این معنا بر دیگر معانی ارائه‌شده را آشکار می‌سازد و نهایتاً این دیدگاه را به اثبات می‌رساند که «تذکر» در آیاتی که سخن از «تذکر» در نشئه دنیوی است، به معنای «تفکر یادآورنده» است.

کلیدواژه‌ها: تذکر، تفکر، اتعاظ، رابطه تذکر و تفکر.

قرآن کریم در موارد متعدده آدمیان را به «تذکر» دعوت کرده (بقره: ۲۲۱؛ اعراف: ۲۶) و ایشان را بر عدم آن، توبیخ می‌کند (هود: ۲۴؛ نحل: ۱۷) و باریابی به درجه «تذکر» را ویژه «أُولُوا الْأَلْبَاب؛ خردمندان» می‌شمارد (رعد: ۱۹؛ زمر: ۹). اهتمام فراوان قرآن کریم به امر «تذکر»، نشانگر اهمیت و ضرورت آن در مسیر تکامل انسان است و آدمی را بر آن می‌دارد که معنا و حقیقت «تذکر» را در عرف قرآن کریم بشناسد تا بتواند آن را در وجود خویش، تحقق و استمرار بخشد. «تذکر» را در آثار تفسیری به «پندپذیری» (انعاظ) (طبرسی، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۱۲۱؛ کاشفی سبزواری، ۱۳۶۹، ص ۷۱؛ بغوی، ۱۴۲۰ق، ج ۱، ص ۲۸۴؛ میبدی، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۵۸۴)، «اندیشیدن» (طوسی، بی‌تا، ج ۴، ص ۵۱۷؛ ابوالفتح رازی، ۱۴۰۸ق، ج ۳، ص ۱۹۵؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۵، ص ۲۳۰) و یا «به یاد آوردن» (اسفراینی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۲۴۱) معنا کرده‌اند. این نوشتار، با تحلیل مناشی ظهور «تذکر» در معنای «تفکر»، رجحان این معنا بر دیگر معانی ارائه‌شده را آشکار می‌سازد و در پایان، این دیدگاه را به اثبات می‌رساند که «تذکر» در آیاتی که سخن از «تذکر» در نشئه دنیوی است، به معنای «تفکر یادآورنده» است. در همین راستا نخست معنای «تذکر» در عرصه لغت بررسی می‌شود؛ سپس آرای مفسرانی که به رابطه «تذکر» و «تفکر» نظر داشته‌اند (البته در مواردی که قرآن کریم از «تذکر» در نشئه دنیوی سخن گفته است) به عنوان تمهید برای طرح دیدگاه مختار مورد توجه قرار می‌گیرد و در ادامه، به مدد مقایسه کاربردهای «تفکر» و «تذکر» در قرآن کریم، مفهوم «تذکر» و رابطه «تذکر» با «تفکر» از حیث مفهوم و مصداق تحلیل خواهد شد.

۱. تذکر در لغت

در قرآن کریم، «تذکر» در ۵۱ مورد به کار رفته است. در دو جا «تذکر» در آخرت مطرح شده است: «يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ مَا سَعَى» (نازعات: ۳۵)؛ «وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ» (فجر: ۲۳).

«تذکر» در این دو آیه به دلالت سیاق و آیات دیگری که از احوال آدمی در نشئه اخروی خبر می‌دهند، مطاوع «تذکیر» و به معنای «به یاد آوردن» است؛ به یاد آوردن اعمال دنیوی و آثار آن بر اثر حضور در نشئه آخرت که عالم عرصه اعمال و نتایج آن بر انسان است، (ابن عاشور ذیل آیه ۳۵ نازعات می‌گوید: «تذکر الإنسان ما سعا: أن یوقف علی أعماله فی کتابه لأن التذکر مطاوع ذکره»؛ ابن عاشور، ۱۴۲۰ق، ج ۳۰، ص ۸)؛ و در ۴۹ جا «تذکر» در نشئه دنیا مطرح شده است؛ مانند: «وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ» (زمر: ۲۷)؛ «وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِيَذَكَّرُوا وَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا نُفُورًا» (إسراء: ۴۱).

«تذکر» در این ۴۹ مورد، هم از حیث مفهوم و هم از لحاظ مصداق، با «تفکر» رابطه وثیق دارد که بررسی خواهد شد.

«تذکر» از ماده ذَکَر و از باب تفعّل است. ذَکَر، مصدر فعل متعدی ذَکَرَ يَذْکُرُ است و برای آن در لغت چند کاربرد نقل شده است:

۱. بر زبان جاری ساختن چیزی: «ذَكَرَ اسْمَ اللَّهِ: اسم خدا را بر زبان آورد» (فراهیدی، ۱۴۱۰ق؛ ابن منظور، ۱۴۱۴ق؛ زبیدی، ۱۴۱۴ق؛ ذیل [ذکر])؛

۲. به یاد داشتن چیزی: «ذَكَرَ الشَّيْءَ: آن چیز را در یاد نگه داشت» (همان)؛

۳. به یاد آوردن چیزی پس از فراموشی آن: «ذَكَرْتُ الشَّيْءَ بَعْدَ النِّسْيَانِ: آن چیز را پس از فراموشی به یاد آوردم» (جوهری، ۱۴۰۷ق؛ ابن منظور، ۱۴۱۴ق؛ ذیل ذکر).

همچنین برای ساختار فعل، تا هشت معنا شمرده‌اند: مطاوعه، تکلف، اتخاذ، تجنب، تدریج، طلب (معنای باب استفعال)، صبروت، به معنای فعل ثلاثی مجرد (جلال الدین السیوطی، بی تا، ج ۳، ص ۱۹۸)؛ اما برخی لغت‌شناسان کاربرد غالب باب «تفعل» را در معنای «تکلف» دانسته‌اند (تاج العروس من جواهر القاموس، ۱۴۱۴ هـ، ج ۲، ذیل ماده طب). از جمله معانی باب تفعل یکی تکلف و دیگری مطاوعه (پذیرفتن اثر فعل) است. دلالت صیغه تفعل بر «تکلف» به این معنا است که فاعل، فعل واجد این هیأت را با نوعی تلاش و تحمل دشواری انجام می‌دهد. هیأت تفعل در ۴۹ موردی که قرآن کریم از «تذکر» در دنیا سخن گفته است مفید معنای تکلف، و در دو موردی که از «تذکر» در نشئه آخرت سخن گفته است، مفید معنای مطاوعه است. کتاب‌های لغت، «تذکر» را به معنای طلب آنچه از دست رفته (فراهیدی، ۱۴۱۰ق، ذیل ذکر)، یاد کردن (زمخسری، ۱۳۸۶، ص ۲۵۲، ذیل تذکر)، اندیشه کردن (همان)، پند گرفتن (همان؛ مدنی، ۱۳۸۴، ج ۸، ص ۱۴، ذیل ذکر)، عبرت گرفتن (مدنی ۱۳۸۴، ج ۸، ص ۱۴، ذیل ذکر)، به یاد آوردن چیزی پس از فراموشی آن (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ذیل ذکر)، و گاه مرادف «ذکر» در مصدر و مشتقاتش آورده‌اند. در الصحاح و لسان العرب ذیل ماده‌ی «ذ ک ر» آمده است: «ذَكَرْتُ الشَّيْءَ بَعْدَ النِّسْيَانِ، وَ ذَكَرْتُهُ بِلِسَانِي وَ بَقَلْبِي، وَ تَذَكَّرْتُهُ».

۲. آرای مفسران درباره کاربرد قرآنی تذکر درباره تفکر

چنان‌که گفته شد، قرآن کریم در دو مورد از «تذکر» در نشئه آخرت و در ۴۹ مورد از «تذکر» در نشئه دنیا سخن گفته است. آنچه در پی می‌آید، نگاهی گذرا به آرای مفسرانی است که «تذکر» را در آیاتی که از «تذکر» در نشئه دنیوی سخن می‌گوید به معنای «تفکر» دانسته‌اند.

مقاتل بن سلیمان (م. ۱۵۰ق) در تفسیر آیه «تَوْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ يَأْذُنُ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ» (ابراهیم: ۲۵) آورده: «لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ أَيْ يَتَفَكَّرُونَ فِي أَمْثَالِ اللَّهِ تَعَالَى فَيُوحِدُونَهُ» (بلخی ۱۴۲۳ق، ج ۲، ص ۴۰۴).

طبری (م. ۳۱۰ق) در تفسیر آیه «وَيَا قَوْمِ مَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ طَرَدْتَهُمْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ» (هود: ۳۰) آورده است: «أَفَلَا تَذَكَّرُونَ يَقُولُ: أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ فِيمَا تَقُولُونَ فَتَعْلَمُونَ خَطَأَ فَتَسْتَهْوُوا عَنْهُ» (طبری، ۱۴۱۲ق، ج ۱۲، ص ۱۹). نحاس (م. ۳۳۸ق) در تفسیر آیه «وَأَلَّا يَذْكَرَ الْإِنْسَانُ أَنَا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئًا» (مریم: ۶۷) می‌گوید: «معنی يتذکر: يتفکر و معنی يذکر: يتنبه و يعلم» (نحاس، ۱۴۲۱ق، ج ۳، ص ۱۶).

سمرقندی (م. ۳۷۵ق) در تفسیر آیه «يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذْكُرُ إِلَّا أَوْلُوا الْأَلْبَابِ» (بقره: ۲۶۹) می‌گوید: «وَمَا يَذْكُرُ أَيُّ مَا يَتَفَكَّرُ» (سمرقندی، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۳۲).

شیخ طوسی (م. ۴۶۰ق) در تفسیر آیه ۱۳۰ اعراف آورده است: «قوله تعالى «لَعَلَّهُمْ يَذْكُرُونَ» معناه: لكي يتفكروا في ذلك ويرجعوا الى الحق» (طوسی، بی‌تا، ج ۴، ص ۵۱۷) و در تفسیر آیه ۲۴ سوره هود آورده است: «وقوله أَفَلَا تَذْكُرُونَ» معناه أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ في ذلك فتعلموا صحه ما ذكرنا» (همان، ج ۵، ص ۴۶۸) و ذیل آیه ۴۶ سوره قصص «تذكر» را چنین تعریف می‌کند: «التذكر طلب الذكر بالفكر والنظر» (همان، ج ۸، ص ۱۵۸).

طبرسی (م. ۵۴۸ق) در تفسیر آیه ۷ آل عمران آورده است: «وَمَا يَذْكُرُ أَيُّ: وما يتفكر في آيات الله ولا يردّ المتشابه إلى المحكم إِلَّا أَوْلُوا الْأَلْبَابِ أَيُّ ذُوو الْعُقُولِ» (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۷۰۲). همچنین در تفسیر آیه ۲۴ هود آورده است: «أَفَلَا تَذْكُرُونَ أَيُّ: أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ في ذلك فتسلموا صحه ما ذكرناه» (همان، ج ۵، ص ۲۳۰).

ابوالفتوح رازی (م. ۵۵۴ق) در تفسیر آیه ۱۹ رعد آورده است: «... أن گه گفت: إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أَوْلُوا الْأَلْبَابِ، این اندیشه و تفکر و تذکر، خداوندان عقل کنند» (ابوالفتوح رازی، ۱۴۰۸ق، ج ۱۱، ص ۲۱۳) و در تفسیر آیه «أَوْ يَذْكُرُ فَنَنْفَعَهُ الذِّكْرَى» (عبس: ۴) می‌گوید: «أَوْ يَذْكُرُ: أَوْ يَتَذَكَّرُ، [تا] او اندیشه و تفکر کند، فَنَنْفَعَهُ الذِّكْرَى، أَيُّ التذکر، و آن تفکر او را سود دارد» (همان، ج ۲۰، ص ۱۴۸-۱۴۹).

فخر رازی (م. ۶۰۶ق) ذیل آیه ۴۱ اسراء به نقل از واحدی می‌گوید مراد از «تذکر»، تدبر و تفکر است، نه ذکر (به یاد آوردن) پس از نسیان (فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۲۰، ص ۳۴۵).

قرطبی (م. ۶۷۱ق) در تفسیر آیه ۶۷ مریم به نقل از نحاس آورده است: «معنى يَتَذَكَّرُ: يَتَفَكَّرُ و معنى يَذْكُرُ: يَتَنَبَّهُ و يعلم» (قرطبی، ۱۳۶۴، ج ۱۱، ص ۱۳۱).

بیضاوی (م. ۶۸۵ق) نیز در تفسیر آیه ۳ یونس آورده است: «أَفَلَا تَذْكُرُونَ: تَتَفَكَّرُونَ أَدْنَى تَفَكَّرَ فَيُنَبِّهَكُم عَلَى أَنَّهُ الْمُسْتَحَقُّ لِلرَّبُّوبِيَّةِ وَالْعِبَادَةِ لَا مَا تَعْبُدُونَهُ» (بیضاوی، ۱۴۱۸ق، ج ۳، ص ۱۰۵).

همچنین ملافتح‌الله کاشانی (م. ۹۸۸ق) در تفسیر آیه ۲۶۹ بقره می‌گوید: «و گویند تذکر به معنای تفکر است، چه تفکر متضمن آن چیزی است که حق سبحانه ابداع آن کرده در قلب او از علوم بالقوه یعنی تفکر نکنند و در نیابند، إِلَّا أَوْلُوا الْأَلْبَابِ مگر خداوندان عقول خالصه از شوائب و هم و میرا از رکون بمتابعت هوی» (کاشانی، ۱۳۳۶، ج ۲، ص ۱۲۹).

قمی مشهدی (م. ۱۱۲۵ق) در تفسیر آیه ۳ یونس آورده است: «أَفَلَا تَذْكُرُونَ: تَتَفَكَّرُونَ أَدْنَى تَفَكَّرَ فَيُنَبِّهَكُم عَلَى أَنَّهُ الْمُسْتَحَقُّ لِلرَّبُّوبِيَّةِ وَالْعِبَادَةِ لَا مَا تَعْبُدُونَهُ» (قمی مشهدی، ۱۳۶۸، ج ۶، ص ۲۹).

حقی بروسوی (م. ۱۱۳۷ق) در تفسیر آیه ۵۰ فرقان می‌گوید: «يَذْكُرُوا أَيُّ: ليتفكروا ويعرفوا كمال القدرة وحق النعمة في ذلك ويقوموا بشكره حق القيام وأصله يتذكروا والتذكر التفكر» (بروسوی، بی‌تا، ج ۶، ص ۲۲۵).

شوکانی (م. ۱۲۵۰ق) در تفسیر آیه ۲۵ ابراهیم می‌گوید: «وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ: يتفكرون

أحوال المبدأ والمعاد، و بدائع صنعه سبحانه الدالة على وجوده ووحدانيته» (شوکانی، ۱۴۱۴ق، ج ۳، ص ۱۲۸).

مراغی (م. ۱۳۷۱ق) در تفسیر آیه ۳۰ هود می گوید: «أَفَلَا تَذَكَّرُونَ أَي: أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ فِيمَا تَقُولُونَ، وهو ظاهر الخطأ لانه فتنهوا عنه؟ فَإِنَّ لَهُمْ رَبًّا يَنْصُرُهُمْ وَيَنْتَقِمُ لَهُمْ» (مراغی، بی تا، ج ۱۲، ص ۲۸).

ابن عاشور (م. ۱۳۹۳ق) در تفسیر آیه ۴ سجده می گوید: «التذکر: مشتق من الذکر الذی هو بضم الذال وهو التفکر والنظر بالعقل» (ابن عاشور، ۱۴۲۰ق، ج ۲۱، ص ۱۴۷) و در تفسیر آیه ۲۷ زمر می گوید:

معنای تذکر، تأمل و تدبر است تا به وسیله آن، آنچه مورد غفلت ایشان است برایشان آشکار گردد؛ خواه تدبر و تأمل در اموری که پیش تر به آن آگاه بوده اند، اما با اشتغال به امور پست، از آن غافل گشته و فراموش کرده اند، و خواه تدبر و تأمل در اموری که پیش تر به آن آگاه نبوده اند اما آن امور، اقتضا دارد که مورد نگرش ریشه ای قرار گیرد؛ چنان که وقتی آشکار گشت، همانند امری گردد که قبلاً معلوم بوده اما مورد غفلت قرار گرفته است. پس معنای «تذکر» معنایی بدیع است که ویژگی های مذکور را دربر دارد (همان، ج ۲۴، ص ۷۷).

طنطاوی (م. ۱۴۳۱ق) در تفسیر آیه ۲۳ جاثیه آورده: «أَفَلَا تَذَكَّرُونَ أَي: أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ وَتَتَأَمَّلُونَ فِيمَا سَقَتَ لَكُمْ مِنْ مَوَاعِظٍ وَعَبَّرَ تَفَكَّرًا يَهْدِيكُمْ إِلَى الرُّشْدِ وَيُبْعِثُكُمْ عَلَى الْإِيمَانِ» (طنطاوی، بی تا، ج ۱۳، ص ۱۶۱).

علامه طباطبایی (م. ۱۴۰۲ق) ذیل آیه ۲۰۱ اعراف، «تذکر» را چنین تعریف کرده است: «تذکر، تفکر نمودن انسان در امور است، تا به نتیجه ای برساندش که پیش از آن، مورد غفلت یا مجهول بوده است» (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۸، ص ۳۸۱) و در تفسیر آیه ۳ یونس می گویند: «أَي هَلَا انْتَقَلْتُمْ انْتِقَالًا فِكْرِيًّا...» (همان، ج ۱۰، ص ۱۰).

۳. مقایسه کاربردهای تفکر و تذکر در قرآن کریم

آنچه در ادامه می آید، بررسی کاربردهای «تفکر» و «تذکر» در آیات است که تأمل در این کاربردها و مقایسه آنها، راه را برای درک نسبت مفهومی و مصداقی میان «تفکر» و «تذکر» هموار می سازد:

۱-۳. کاربرد «تفکر» و «تذکر» در تقابل با «تسویه» (مساوی و یکسان انگاشتن امور متمایز)

«قُلْ لَأَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِن آتَيْعُ إِلَّا مَا يُوْحَىٰ إِلَيَّ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ» (انعام: ۵۰).

آیه ۵۰ سوره انعام با دو پرسش پایان یافته است: نخست پرسشی انکاری - ابطالی: «هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ؟» آیا کور و بینا مساوی اند؟ و سپس پرسشی توییخی: «أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ؟» آیا تفکر نمی کنید؟. چنان که آشکار است، توییخ بر عدم تفکر در پی ابطال مساوی بودن کور و بینا در این آیه نشان می دهد که مساوی انگاشتن کور و بینا (تسویه کور و بینا) نتیجه عدم تفکر است و به همین سبب، عدم تفکر مورد توییخ قرار گرفته است. همچنین آشکار است که مراد از توییخ بر عدم تفکر، تحریض بر تفکر است و تحریض بر تفکر، بلافاصله پس از انکار و ابطال تسویه (مساوی انگاشتن دو امر)، تقابل تفکر و تسویه را ظاهر ساخته است و مقابله تفکر و تسویه، زمینه ظهور تفکر در معنای مقابل تسویه را (مساوی و یکسان شمردن دو امر)، که تبیین و تمییز

(جداسازی میان امور) است، فراهم آورده است (مقابل معنایی تسویه و یکسان شماری چند شیء، تبیین و تمییز میان چند شیء است) و به همین سبب است که شمار معتناهایی از مفسران، «تفکر» در این آیه را با مفهوم «تبیین» و «تمییز» توضیح داده‌اند.^۱

در آیه ۲۴ سوره هود، درست مشابه آیه ۵۰ سوره انعام، «تذکر» در تقابل با «تسویه» به کار رفته است: «مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ كَالْاَعْمَى وَالْاَصْمَ وَالْبَصِيرِ وَالسَّمِيعِ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا اَفَلَا تَذَكَّرُونَ» (هود: ۲۴).

در این آیه نیز تحریض بر «تذکر» بلافاصله پس از انکار و ابطال «تسویه» نابینا و ناشنوا، با بینا و شنوا، ظاهر در تقابل «تذکر» و «تسویه» است و مقابله «تذکر» با «تسویه»، سبب ظهور «تذکر» در معنای مقابل «تسویه» که تبیین و تمییز است، گشته است.

حاصل آنکه: «تفکر» در آیه ۵۰ سوره انعام و «تذکر» در آیه ۲۴ سوره هود، در سیاقی مشابه در تقابل با «تسویه» به کار رفته‌اند و هر دو بر «تبیین و تمییز» دلالت می‌کنند که نشانه اتحاد مصداقی آن دو در این دو آیه است.

۳-۲. کاربرد تفکر و تذکر در مورد تبیین حق از باطل^۲

آیه نخست از دو آیه هفتم و هشتم سوره روم، بیانگر بیماری غفلت از آخرت و آیه بعدی، بیانگر علت این بیماری و نیز راه درمان آن است. آیه هفتم، سرزنش انسان‌هایی است که آگاهی‌شان محدود به ظاهر حیات پست دنیوی است و از آخرت که حقیقت حیات است، غافل هستند: «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ * اَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِيْ اَنْفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللّٰهُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا اِلَّا بِالْحَقِّ وَاَجَلٍ مُّسَمًّى وَاِنَّ كَثِيْرًا مِّنَ النَّاسِ يَلْقَآءُ رَبَّهُمْ لَكَافِرُوْنَ» (روم: ۷ و ۸)؛ ظاهری از زندگی دنیا را می‌دانند و [در عین این حال] از آخرت غافل‌اند، آیا در خودشان به تفکر نپرداخته‌اند؟ خداوند آسمان‌ها و زمین و آنچه را که میان آن دو است جز به حق و تا سرآمدی معین، نیافریده است و هر آینه بسیاری از مردم لقای پروردگارشان را سخت منکرند.

چنان که در جایی دیگر از قرآن کریم آمده: «وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا اِلَّا لَهْوٌ وَّلَعِبٌ وَاِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لِهِيَ الْحَيٰوٰنُ لَوْ كَانُوْا يَعْلَمُوْنَ» (عنکبوت: ۶۴)؛ و این زندگی پست (دنیا) جز سرگرمی و بازی نیست و همانا سرای آخرت است که حیات (حقیقی) است، اگر می‌دانستند.

آیه هشتم سوره روم در ادامه سرزنش انسان‌های غافل از آخرت، با پرسش: «اَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِيْ اَنْفُسِهِمْ؟» آیا در خودشان به تفکر نپرداخته‌اند؟^۳ ایشان را بر عدم تفکر توبیخ، و بر تفکر نمودن تحریض می‌نماید. این پرسش نظر به جمله پیش از آن، توبیخ است و نظر به جمله پس از آن، تحریض است. توبیخ بر عدم تفکر است؛ زیرا نشان می‌دهد انسداد آگاهی انسان‌ها در ظاهر حیات پست دنیا و غفلت از آخرت که پیش از این پرسش، در آیه هفتم بیان شده - معلول عدم تفکر است. از دیگر سو پرسش «اَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا...» تحریض بر تفکر است؛ زیرا نشان می‌دهد گسترش

آگاهی انسان‌ها تا دریافت به حق بودن آفرینش آسمان‌ها و زمین (دریافت محتوای جمله «مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى»^۴ که پس از این پرسش، در آیه هشتم بیان شده) نتیجه تفکر است و این تفکر است که سبب تبیین خلقتِ بالحق از خلقتِ بالباطل و در نتیجه، حصول علم^۵ به بالحق بودن خلقت است؛ یعنی تفکر در واقع، تبیین خلقتِ بالحق از خلقتِ بالباطل، و به اختصار «تبیین حق از باطل» است.

سببیت تفکر برای تبیین حق از باطل و علم به حق، نظیر آیه هشتم سوره روم در آیه ۱۹۱ سوره آل عمران ظاهر است:

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ * الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ» (آل عمران: ۱۹۰ و ۱۹۱)؛ همانا در آفرینش آسمان‌ها و زمین و در بی یكدیگر آمدن شب و روز، نشانه‌هایی برای خردمندان است. همانان که خدا را ایستاده و نشسته و بر پهلوهایشان [آرمیده] یاد می‌کنند و در آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند [که]: پروردگار ما، این [آسمان‌ها و زمین] را به باطل (بیهوده) نیافریده‌ای منزهی تو! پس ما را از عذاب آتش نگهدار.

آمدن جمله «رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا» بلافاصله پس از جمله «يَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» نشان می‌دهد که تبیین و تمیز یافتن خلقتِ بالحق از خلقتِ بالباطل^۶ در نظر اولی‌الالباب^۷، نتیجه تفکر است؛ یعنی تفکر، سبب تبیین حق از باطل است و این بدان معناست که: تفکر در واقع، تبیین حق از باطل است.

سخن آخر آنکه در عین اینکه آیه ۸ سوره روم و آیه ۱۹۱ سوره آل عمران هریک به طور مستقل نشان‌دهنده کاربرد تفکر درباره تبیین حق از باطل در لسان قرآنی‌اند، اما با مقایسه این دو آیه، چستی تفکر در لسان قرآنی آشکارتر می‌گردد:

«...يَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا...» (آل عمران: ۱۹۱)؛

«أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ» (روم: ۸).

←	يَتَفَكَّرُونَ	مَا خَلَقْتَ	بَاطِلًا	
←	أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا	مَا خَلَقَ	إِلَّا بِالْحَقِّ	

مقایسه این دو آیه به روشنی نشان می‌دهد که «تفکر» در لسان قرآن، تبیین حق از باطل است و به تبیین حق و تبیین باطل منجر می‌شود.

آیه نخست سوره رعد تصریح می‌کند که قرآن کریم که از جانب پروردگار «نازل شده» است «حق» است: «المر تلك آيات الكتاب والذی أنزل إليك من ربك الحق»؛ آن آیات کتاب است و آنچه از پروردگارت بر تو نازل شده حق است.

و آیه ۱۷ سوره رعد «کیفیت ظهور حق در قرآن» و «کیفیت تبیین حق از باطل به وسیله امثال در قرآن»^۸ را بیان می‌کند:

«أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَهُ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حَلِيبٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلَهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ» (رعد: ۱۷)؛ [خداوند] از آسمان آبی نازل کرد؛ پس رودخانه‌هایی به اندازه گنجایش خودشان روان شدند و سبیل کفی بر روی خود بر آورد و از آنچه برای به دست آوردن زبیتی یا کالایی در آتش می‌گازند نیز کفی مانند آن [برآید]. خداوند، حق و باطل را چنین [مَثَل] می‌زند؛ اما کف از میان می‌رود، و اما آنچه مردم را سود می‌رساند، در زمین [باقی] می‌ماند. خداوند مَثَل‌ها را چنین می‌زند.

و آیه ۱۹ سوره رعد می‌گوید که همگان به «حق» بودن قرآن آگاه نمی‌گردند؛ بلکه تنها صاحبان عقل هستند که با تفکر در قرآن به محتوای آن که «حق» است و به «حق» بودن قرآن علم می‌یابند:

«أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ»؛ پس آیا کسی که می‌داند آنچه از جانب پروردگارت بر تو نازل شده حق است، همانند کسی است که (چشم باطنش) نابیناست؟ همانا تنها صاحبان خرد متذکر می‌شوند.

مراد از «اعما» در آیه مزبور به قرینه سیاقِ توییخی حاکم بر آن، فقدان بینایی ظاهری نیست؛ چراکه فقدان بینایی ظاهری، امری خارج از اختیار و توییح‌ناپذیر است؛ بلکه مراد، وضعیت کسانی است که قلبشان دچار نابینایی گشته است؛ چنان که در آیه ۴۶ سوره حج آمده است: «أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونُ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِن تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ»؛ پس آیا در زمین سیر نکردند تا برایشان دل‌هایی باشد که با آن [حق را] دریابند یا گوش‌هایی که با آن [حق را] بشنوند؟! زیرا چشم‌ها [سر] نابینا نمی‌گردد، بلکه دل‌هایی که در سینه‌هاست، نابینا می‌شود.

مقابله عبارت «تَعْمَى الْقُلُوبُ» در پایان آیه مزبور با عبارت «قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا» در آغاز آن، نشان می‌دهد که مراد از عمای قلب، «لا یعقل» شدن آن است؛ یعنی حالتی که قلب از ادراک حقیقت ناتوان می‌گردد. براین اساس مراد از «اعما» در آیه ۱۹ سوره رعد، «الذی لا یعقل بقلبه» است؛ یعنی کسی که دچار کوردلی است و در نتیجه نمی‌تواند در قرآن تفکر کند: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا» (محمد: ۲۴)؛ پس آیا در قرآن تدبیر نمی‌کنند یا بر دل‌هایی قفل‌های [مخصوص] آن نهاده شده است؟

بر اساس مقدمه فوق از آیه ۱۹ سوره رعد چنین استظهار می‌شود: این آیه با جمله «أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَى» آغاز می‌شود و با جمله «إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ» پایان می‌یابد («ألباب» جمع «لُب» است و «لُب» در اصل به معنای مغز دانه‌ی دارای پوست مانند بادام و گردو است. مراد از لُب انسان، عقل اوست و مراد از «أُولُو الْأَلْبَابِ» صاحبان عقل و خردمندان است؛ ر.ک: خلیل بن احمد فراهیدی، کتاب العین، ذیل [لِب] و ر.ک: محمد بن حسن طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۶ ص ۲۴۲). جمله نخست، مواجهان با قرآن را به دو گروه تقسیم می‌کند: ۱. عالم به اینکه قرآن حق است و ۲. «أعمی». مراد از «أعمی» چنان که بیان شد کسی است که [حق را] با قلبش در نمی‌یابد (الذی لا یعقل بقلبه) و مراد از «مَنْ يَعْلَمُ» که عدل اعماست به سبب مقابله آن

با «اعما»، «أَلَّذِي يَعْقِلُ بَقَلْبِهِ» است؛ یعنی کسی که دچار کوردلی نیست و حق را با بصیرت قلبی درمی یابد و جمله «إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ»، تذکر را که در این آیه درباره «تفکر در قرآن» به کار رفته است در «صاحبان عقل» منحصر ساخته است. مراد از «تذکر» در این آیه با توجه به ساختار «تفعل» و به دلالت نسبت یافتن آن به «أُولُو الْأَلْبَابِ» و حصر «تذکر» در «أُولُو الْأَلْبَابِ» و وقوع آن در مقام تعلیل این که چرا گروهی از آدمیان به «حق» بودن قرآن علم می یابند و گروهی دیگر از این علم محرومند «تفکر در قرآن» است. با توجه به این مقدمات، مفاد آیه ۱۹ سوره رعد به اجمال چنین است: «آیا عاقل (که درمی یابد قرآن، حق است) با غیرعاقل همانند است؟ تنها عاقلان متذکر می گردند». با توجه به این مفاد، آشکار است که جمله «تنها عاقلان متذکر می گردند» که پس از نفی همانندی «عاقل» و «غیرعاقل» آمده است، بیانگر علت این عدم همانندی است.

خلاصه آنکه جمله «أَفَمَنْ يَعْلَمُ إِنَّمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَى» همانندی عالمان به اینکه قرآن «حق» است و جاهلان به آن را در قالب استفهام انکاری، نفی می کند و جمله «إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ» این ناهمانندی را با بیان اینکه چرا برخی، درمی یابند که قرآن «حق» است و برخی دیگر در نمی یابند، چنین تعلیل می کند: این دو گروه همانند نیستند؛ زیرا گروه نخست صاحبان عقل و موفق به «تفکر در قرآن» هستند. آنان در نتیجه تفکر در قرآن، به «حق» بودن آن (قهرراً در نتیجه درک محتوای قرآن که «حق» است) پی می برند؛ اما گروه دیگر نابخردند؛ اینان از تفکر در قرآن محروم اند و لذا به «حق» بودن آن پی نمی برند.

۴. مقایسه مفهومی و مصداقی تذکر و تفکر

مراد از کاربرد «تذکر» درباره «تفکر» آن نیست که «معنای تذکر، تفکر است» و هیچ تفاوت مفهومی ای میان آنها نیست؛ بلکه منظور آن است که در این مواضع، «مصداق تذکر، تفکر است» و «تذکر»، مصداقی جز عمل باطنی «تفکر» ندارد؛ اگرچه سخن برخی صاحب نظران در این زمینه گاه موهم آن است که گویی «تذکر» را هم معنای «تفکر» انگاشته اند؛ مانند این تعبیر شیخ طوسی در تفسیر آیات ۲۴ و ۳۰ سوره هود: «أفلا تذکرون معناه: أفلا تتفكرون...» (طوسی، بی تا، ج ۵، ص ۴۶۵ و ۴۷۵).

مسئله مهم در اینجا این است که دریابیم در مواردی که قرآن کریم «تذکر» را درباره «تفکر» به کار برده است، از حیث مفهومی چه نسبتی با آن دارد و اساساً چه تفاوت مفهومی ای میان این دو وجود دارد؟ در ادامه به تحلیل این مسئله می پردازیم.

«تذکر»، از ماده «ذَکَرَ» و از باب «تفعل» است و در موضعی از قرآن کریم که درباره «تفکر» به کار رفته، ظاهر در معنای «تفکر یادآورنده» است؛ یعنی تفکری که منجر به «ذَکَرَ» یعنی یادکرد اموری می شود که پیش تر نزد نفس، معلوم بوده اند؛ (به قول شیخ طوسی: «التذکر طلب الذکر بالفکر والنظر»؛ محمدبن حسن طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۱۵۸). منشأ ظهور «تذکر» در این معنا از سویی، ماده «ذَکَرَ» است که معنای موضوع له آن عبارت است از «به یاد آوردن، به یاد داشتن» و از سوی دیگر، ساختار «تفعل» همراه با قرائتی در آیات است که

این قرائن اولاً کاربرد این ساختار را در معنای غالب و قیاسی آنیعی «تکلف: تلاش و تحمل دشواری برای انجام فعل» متعین و آشکار می‌سازند و ثانیاً نشان می‌دهند تلاش فاعل «تذکر» برای تحقق «ذکر»، «تلاش فکری» است. در ادامه این قرائن را بررسی می‌کنیم. (ر.ک: محمد مرتضی زبیدی، تاج العروس من جواهر القاموس، ج ۲، ص ۱۷۹، ذیل ماده [طب]: «... باب التَّعْلُ وَهُوَ لِلتَّكْلِفِ غَالِباً»؛ همچنین ر.ک: همان، ج ۱۴، ص ۲۳۴، ذیل ماده [دخل]: «الْمَتَدَخِلُ فِي الْأُمُورِ: مَنْ يَتَكَلَّفُ الدُّخُولَ فِيهَا وَهُوَ الْقِيَّاسُ فِي بَابِ التَّعْلُ»).

۵. قرائن کاربرد تذکر در مورد تفکر

چنان که دیدیم، شمار چشمگیری از مفسران از صدر تاریخ تفسیر تا کنون، مراد از «تذکر» را در آیاتی که از «تذکر» در نشئه دنیا سخن گفته‌اند «تفکر» می‌دانند. این استظهار، مبتنی بر شواهد و قرائنی است که نشان می‌دهند مراد از «تذکر» در آن آیات، عمل باطنی «تفکر» است:

۱. ترغیب بر «تذکر» برای انتقال از «آیات» به «صاحب آیات» (ذوالآیات) که نشان می‌دهد مراد از «تذکر»، تفکر در آیات برای ادراک صاحب آیات از طریق آیات است؛ مانند: «... قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ» (انعام: ۱۲۶)؛ هر آینه آیات را برای گروهی که متذکر گردند، تفصیل نموده‌ایم؛

۲. ترغیب بر «تذکر» برای انتقال از «امثال»^۹ به «حقیقت متمثل» که نشان می‌دهد مراد از «تذکر»، تفکر در امثال برای ادراک حقیقت متمثل از طریق امثال است؛ مانند: «... وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ» (ابراهیم: ۲۵)؛ و خدا برای مردم مَثَل‌ها می‌زند، باشد که آنان متذکر شوند؛

۳. طرح پرسش و ترغیب بر «تذکر». این ترغیب بر تذکر، ممکن است در قالب توییح بر عدم تذکر یا توییح بر قَلت تذکر بیان شده باشد. برای انتقال به پاسخ آن؛ پرسشی که تنها راه رسیدن به پاسخش، تفکر است؛ مانند: «مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ كَالْأَعْمَى وَالْأَصْمَى وَالْبَصِيرِ وَالسَّمِيعِ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا أَفَلَا تَذَكَّرُونَ» (هود: ۲۴)؛ مثل این دو گروه [کفار و مؤمنان] مانند کور و کر و بینا و شنواست، آیا این دو در مثل یک‌سان‌اند؟ آیا متذکر نمی‌شوید؟

۴. ترغیب بر «تذکر» پس از بیان توصیه، عبرت یا موعظه که نشان می‌دهد مراد از «تذکر»، تفکر در توصیه، عبرت یا موعظه قرآن کریم و انتقال از «وضع موجود» به «وضع مطلوب» بر اساس آن رهنمود قرآنی است؛ مانند: «... وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدُوا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ وَبِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» (انعام: ۱۵۲)؛ و چون سخن گویند عدالت ورزید، اگرچه خویشاوند باشد و به پیمان خدا وفا کنید. اینهاست که [خدا] شما را به آن سفارش کرده است باشد، که متذکر شوید» و مانند: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» (نحل: ۹۰)؛ همانا خداوند به داد و نیکوکاری و دادن [حق] خویشاوند فرمان می‌دهد و از کار زشت و ناپسند و ستم باز می‌دارد پندتان می‌دهد، باشد که متذکر شوید؛ اتعاظ (قبول موعظه) و اعتبار (عبرت‌پذیری) جز با تفکر در موعظه و آنچه مابیهی عبرت است و مقایسه‌ی وضع خویش با آن و انتقال از وضع موجود به وضع مطلوبی که موعظه و عبرت اقتضا می‌کند

تحقق نمی‌یابد. امین الاسلام طبرسی گوید: «معنی الاعتبار النظر فی الأمور ليعرف بها شيء آخر من جنسها»؛ (مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۳۸۸).

۵. نسبت یافتن «تذکر» به «أولوالباب»؛ مانند: «هذا بلاغٌ للناسِ ولينذروا بهِ وليلعلموا أنّما هو إليه واحدٌ وليذكرُ أولوا الأبوابِ» (ابراهیم: ۵۲)؛ این [قرآن] ابلاغی برای مردم است [تا بدان هدایت شوند] و بدان بیم یابند و بدانند که او معبودی یگانه است و تا صاحبان خرد متذکر شوند. به‌ویژه حصر «تذکر» در «أولوالباب» که گاه با ادات «ما» و «إلا» صورت پذیرفته است؛ مانند: «يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذْكَرُ إِلَّا أُولُوا الْأَبْوَابِ» (بقره: ۲۶۹)؛ [خدا] به هر کس که بخواهد حکمت می‌بخشد، و به هر کس حکمت داده شود، همانا خیری بسیار داده شده است و جز خردمندان، کسی متذکر نمی‌گردد؛ و گاه با ادات «إنما» بیان شده است؛ مانند: «أَقَمْنَ يَعْلَمُ أَنَّما أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَى إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَبْوَابِ» (رعد: ۱۹)؛ پس آیا کسی که می‌داند آنچه از جانب پروردگارت به تو نازل شده، حقیقت دارد، مانند کسی است که کوردل است؟ تنها خردمندان اند که متذکر می‌گردند؛

۶. طلب تذکر نسبت به امور فکری و استدلالی در مقام تحریض مخاطب بر انتقال از مقدمات به نتیجه که نشان می‌دهد مراد از «تذکر»، تفکر در مقدمات برای انتقال به نتایج است؛ مانند: «وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّىٰ إِذَا أَقَلَّتْ سَحَابًا ثِقَالًا سُقْنَاهُ لِبَلَدٍ مَّيِّتٍ فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ كَذَلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَى لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» (اعراف: ۵۷)؛ و او کسی است که بادها را بشارت‌دهنده پیشاپیش [باران] رحمتش می‌فرستد تا آن‌گاه که ابرهای گرانبار را بردارند آن را به سوی سرزمینی مرده برانیم و از آن، باران فرود آوریم و از هرگونه میوه‌ای [از خاک] برآوریم. بدین‌سان مردگان را [نیز از قبرها] خارج می‌سازیم، باشد که شما متذکر شوید.

در این آیه، از قدرت خداوند بر احیای زمین میت و احیای اموات در رستاخیز استدلال شده است و در پایان آیه، طلب شده است که انسان، نسبت به این استدلال متذکر گردد. استدلال مذکور در آیه ۵۷ سوره اعراف با توجه به تعبیر «كَذَلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَى»، استدلالی تمثیلی است.

۶. سبب کاربرد تذکر به جای تفکر

«تذکر» هم به معلومات فراموش‌شده و مغفول نسبت داده می‌شود و هم به مجهولات و نتیجه «تذکر»، «یادآوری معلومات فراموش‌شده و مغفول» و «علم به مجهولات»؛ [«التذکر تفکر من الإنسان فی أمور لتهديه إلى نتیجه مغفول عنها أو مجهولة قبله»؛ (سید محمد حسین طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۳۸۱)] اما پرسشی که در اینجا جلب نظر می‌کند این است که اگر مصداق «تذکر» چیزی جز «تفکر» نیست، چرا قرآن کریم در برخی موارد، برای ترغیب بر اندیشیدن، به جای «تفکر»، تعبیر «تذکر» را به کار می‌برد؟ یعنی به‌جای آنکه مثلاً بگوید: «لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» می‌گوید: «لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ»؟ در ادامه، این مسئله را تحلیل خواهیم کرد.

گفته شد که «تذکر» (از باب تفاعل و برگرفته از ماده ذِکِر) در مواضعی از قرآن کریم درباره «تفکر» به کار رفته است و در این مواضع، به مدد معنای ماده «ذِکِر» و هیئت «تفاعل» و قراین متن، ظاهر در معنای «تفکر یادآورنده» است. همچنین گفته شد که «تذکر»، هم به معلومات فراموش شده و مغفول نسبت داده می‌شود و هم به مجهولات. کاربرد «تذکر» به معنای «تفکر یادآورنده» درباره «معلومات فراموش شده و مغفول»، آن چنان سؤال‌انگیز نیست؛ اما کاربرد «تذکر» به معنای «تفکر یادآورنده» درباره «مجهولات»، این پرسش را در پی دارد که مگر ممکن است مجهولات، یادآوری شوند؟ و اگر پاسخ مثبت است، «یادآوری مجهولات» به چه معناست؟ دیدگاه رایج آن است که کاربرد «تذکر» به جای «تفکر» درباره مجهولات، مُشعر به معلوم بالفطره بودن آن مجهولات است و چنین می‌فهماند که آدمی در عمق وجود خویش به طور فطری از آن مجهولات آگاه است. براین اساس مراد از «تذکر» هنگامی که درباره مجهولات به کار می‌رود، همان تفکر است همراه اِشعار به اینکه نتیجه آن تفکر، دریافت اموری است که در باطن نفس موجودند؛ اگرچه در صفحه ذهن مجهول‌اند و مراد از اینکه «تذکر، مجهولات را به یاد می‌آورد» آن است که «تذکر، مجهولات را در عرصه ذهن معلوم می‌کند». راغب اصفهانی به نقل صاحب محاسن التأویل ذیل آیه ۲۲۱ سوره بقره گوید: «إن قيل: إلی أی شیء أشار بهذا التذکر؟ قيل: إن الله عزّ و جلّ رکّب فینا بالفطرة معرفته و معرفه آلائه»؛ (محمد جمال الدین قاسمی، محاسن التأویل، ج ۲، ص ۱۱۷). برُوسوی ذیل آیه ۲۹ سوره ص چنین نقل نموده: «التفکر عند فقدان المطلوب لاحتجاب القلب بالصفات النفسانیة و اما التذکر فهو عند رفع الحجاب و الرجوع الی الفطرة الاولى فیتذکر ما انطبع فی النفس فی الأزل من التوحید و المعارف»؛ (اسماعیل حقّی برُوسوی، تفسیر روح البیان، ج ۸، ص ۲۵).

نتیجه‌گیری

اهتمام فراوان قرآن به «تذکر»، نشانگر اهمیت و ضرورت آن در مسیر تکامل انسان است. عمده معانی ارائه شده برای «تذکر» در آثار تفسیری عبارت است از: «پندپذیری» (اعتاظ)، «اندیشیدن» و «به یاد آوردن». در قرآن کریم، «تذکر» در ۵۱ مورد به کار رفته است. در دو آیه، «تذکر» در آخرت مطرح شده است (نازعات: ۳۵؛ فجر: ۲۳). «تذکر» در این دو آیه به دلالت سیاق و آیات دیگری که از احوال آدمی در نشئه اخروی خبر می‌دهند، مطاوع «تذکیر» و به معنای «به یاد آوردن» است؛ به‌یاد آوردن اعمال دنیوی و آثار آن بر اثر حضور در نشئه آخرت که عالم عرضه اعمال و نتایج آن بر انسان است؛ و در ۴۹ مورد، «تذکر» در نشئه دنیا مطرح شده است. «تذکر» در این ۴۹ مورد، هم از حیث مفهوم و هم از حیث مصداق، با «تفکر» رابطه وثیق دارد. قرآن کریم در مواضعی، «تذکر» را درست همانند «تفکر»، در تقابل با «تسویه» (مساوی و یک‌سان انگاشتن امور متمایز) و نیز درباره «تبیین حق از باطل» به کار می‌برد که از نشانه‌های تصادق «تذکر» و «تفکر» در این مواضع است. در مواردی که گفته می‌شود «تذکر» درباره «تفکر» به کار رفته است، مراد آن نیست که

«معنای تذکر، تفکر است» و هیچ تفاوت مفهومی‌ای میان آنها نیست؛ بلکه منظور آن است که در این موارد، «مصدق تذکر، تفکر است» و «تذکر»، مصداقی جز عمل باطنی «تفکر» ندارد و امر قرآن کریم به «تذکر»، با «تفکر» امثال می‌یابد. عمده‌قراین کاربرد «تذکر» در مورد «تفکر» در موارد مذکور، عبارت‌اند از: ترغیب بر «تذکر» برای انتقال از «آیات» به «صاحب آیات» (ذوالآیات)؛ ترغیب بر «تذکر» برای انتقال از «امثال» به «حقیقت متمثل»؛ طرح پرسش و ترغیب بر «تذکر» برای انتقال به پاسخ آن؛ پرسشی که تنها راه رسیدن به پاسخش، تفکر است؛ ترغیب بر «تذکر» پس از بیان توصیه، عبرت یا موعظه؛ نسبت یافتن «تذکر» به «أولوالالباب»؛ طلب تذکر نسبت به امور فکری و استدلالی در مقام تحریض مخاطب بر انتقال از مقدمات به نتیجه. «تذکر» (از باب تفاعل و برگرفته از ماده ذکر) در مواضعی از قرآن کریم که درباره «تفکر» به کار رفته است، به مدد معنای ماده «ذکر» و هیئت «تفاعل» و قرائن متن، ظاهر در معنای «تفکر یادآورنده» است. «تذکر»، هم به معلومات فراموش شده و مغفول نسبت داده می‌شود و هم به مجهولات. کاربرد «تذکر» به جای «تفکر» در مورد مجهولات، مُشعر به معلوم بالفطره بودن آن مجهولات است و چنین می‌فهماند که آدمی در عمق وجود خویش به طور فطری به آن مجهولات آگاه است. مراد از «تذکر» هنگامی که در مورد مجهولات به کار می‌رود، همان تفکر است؛ همراه اشعار به اینکه نتیجه آن تفکر، دریافت اموری است که در باطن نفس موجودند؛ اگرچه در صفحه ذهن مجهول‌اند و مراد از اینکه «تذکر، مجهولات را به یاد می‌آورد» آن است که «تذکر، مجهولات را در عرصه ذهن معلوم می‌کند».

پی‌نوشت‌ها

۱. از جمله مفسرانی که ذیل جمله «أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ» در آیه ۵۰ سوره انعام، «تفکر» را با مفهوم «تبیین» و «تمییز» توضیح داده‌اند عبارتند از: کاشفی سبزواری (قرن ۹) در مواهب علیه، ملافتح‌الله کاشانی (قرن ۱۰) در منهج الصادقین فی الزام المخالفین، شریف لاهیجی (قرن ۱۱) در تفسیر موسوم به خودش، مشهدی (قرن ۱۲) در کنز الدقائق و بحر الغرائب، سیدمحمود آلوسی (قرن ۱۳) در روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم (به نقل از سایر مفسران).
۲. «حق» به معنای ثابت و واجب و «باطل» در مقابل حق به معنای ناثب، دگرگون شونده، از بین رونده، زائل و ضایع‌شونده است. زمخشری «الحق» را چنین معنا می‌نماید: «الْحَقُّ: الثَّابِتُ الَّذِي لَا يَسْوَعُ إِتْكَارَهُ. يُقَالُ: حَقَّ الْأَمْرُ، إِذَا ثَبَتَ وَوَجَبَ» (زمخشری، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ج ۱، ص ۱۱۷).
۳. «أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ» را به دو گونه معنا نموده‌اند: ۱. «آیا درون خودشان تفکر نموده‌اند؟» ۲. «آیا درباره خودشان تفکر نموده‌اند؟» (رک: زمخشری، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ج ۳، ص ۴۶۸). ترجمه فوق، معنای اول را ارائه می‌دهد.
۴. بآء در اِلَّا بِالْحَقِّ مفید معنای ملازمت و اقتران است؛ مانند بآء در این جمله: «ذَخَلْتُ عَلَيْهِ بِثِيَابِ السَّفَرِ: بِا لِبَاسِ سَفَرٍ بَرَّ او وَارِدِ شَدْمٍ» و «مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى». یعنی «خداوند آسمان‌ها و زمین را باطل و عبث، بدون غرض صحیح و حکمت کامل و برای همیشه مانند [بپهوده] نیافریده است، بلکه با مقدر نمودن سرآمدی معین برای آنها [آسمان‌ها و زمین] که بناچار بدان پایان پذیرند - که همان برپا شدن قیامت و هنگامه حساب و ثواب و عقاب است. خلقت آنها را مقرون به حق و ملازم حکمت نموده است» (زمخشری، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ج ۳، ص ۴۶۹). به‌طور خلاصه: بالحق بودن خلقت آسمان‌ها و زمین، یعنی واجد غایت حکیمانه بودن خلقت آسمان‌ها و زمین و بالباطل بودن، یعنی فاقد غایت حکیمانه بودن.
۵. چنان که امین‌الاسلام طبرسی بیان داشته، پس از «أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا» فعل «فَعَلِمُوا» در تقدیر است که به‌سبب دلالت کلام بر آن، حذف گشته است؛ لذا آیه هشتم سوره روم به این معناست: «چرا در درون خود (یا درباره خود) تفکر نمودند تا علم یابند که خداوند آسمان‌ها و زمین و آنچه که میان آن دو است جز به حق و سرآمدی معین نیافریده است...» (رک: طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۸، ص ۴۶۳).
۶. علامه طباطبایی، باطل را این‌گونه معنا نموده است: «الباطل ما لیس له غایه یتعلق به الغرض: باطل چیزی است فاقد غایت، غایتی که غرض قرار گیرد» (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۴، ص ۸۷). برای نصب باطلاً سه توجیه ارائه شده؛ الف: باطلاً صفت مصدر محذوف خَلَقاً است، گویی عبارت این‌گونه بوده است: «مَا خَلَقْتَ هَذَا خَلْقاً باطلاً». ب: باطلاً در تقدیر بالباطل یا للباطل بوده که منصوب به نزع خافض گشته است. ج: باطلاً حال برای هذا است (فخرالدین رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۹، ص ۴۶۲). نظر به معنای باطل (مقابل حق)، مراد از خلقت باطل یا خلقت بالباطل در آیه ۱۹۱ سوره آل عمران خلقت فاقد غایت حکیمانه است، در مقابل خلقت بالحق: خلقت واجد غایت حکیمانه که در آیه هشتم سوره روم مطرح شده است.
۷. مرجع ضمیر یَتَفَكَّرُونَ، موصول الَذِّینَ است و این موصول و صلّه آن: «الَّذِینَ یَذْکُرُونَ اللَّهَ قِیَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ»، توصیف‌کنندهٔ اُولی الْأَبْطَابِ است.
۸. «... ثم قال تعالی: «كَذَلِكَ یَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ» و ختم به القول أى إن الأمثال المضروبه للناس فی کلامه تعالی یشابه المثل المضروب فی هذه الآیه فی أنها تمیز الحق من الباطل وتبیین للناس ما ینفعهم فی معاشهم ومعادهم» (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۱، ص ۳۲۷).
۹. «المثل بکسر المیم فسكون التاء، والمثل بفتح المیم والتاء كالتشبه، والشبه والمراد به ما یمثل الشئ ویحضره ویشخصه عند السامع» (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۱۵۸-۱۵۹).

منابع

- ابن عاشور، محمد بن طاهر، ۱۴۲۰ق، *التحریر و التنویر*، بیروت، مؤسسة التاریخ.
- ابن منظور، محمد بن مکرم، ۱۴۱۴ق، *لسان العرب*، ج سوم، بیروت، دار صادر.
- اسفرائینی، ابوالمظفر شاهفور، ۱۳۷۵، *تاج التراجم فی تفسیر القرآن للاعاجم*، تهران، علمی و فرهنگی.
- انصاری، ابن هاشم، ۱۴۰۴ق، *معنی اللیب عن کتب الأعراب*، قم، مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی.
- بغوی، حسین بن مسعود، ۱۴۲۰ق، *معالم التنزیل فی تفسیر القرآن*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- بلخی، مقاتل بن سلیمان، ۱۴۲۳ق، *تفسیر مقاتل بن سلیمان*، بیروت، دار احیاء التراث.
- بیضاوی، عبدالله بن عمر، ۱۴۱۸ق، *انوار التنزیل و اسرار التأویل*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- جوهری، اسماعیل بن حماد، ۱۴۰۷ق، *الصحاح تاج اللغة و صحاح العربیة*، بیروت، دار العلم للملایین.
- حقی بُروسوی، اسماعیل، بی تا، *تفسیر روح البیان*، بیروت، دار الفکر.
- رازی، ابوالفتح حسین بن علی، ۴۰۸ق، *روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن*، مشهد، بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی.
- رشیدالدین میبدی، احمد بن ابی سعد، ۱۳۷۱، *کشف الأسرار و عدة الأبرار*، ج پنجم، تهران، امیرکبیر.
- زبیدی، محمد مرتضی، ۱۴۱۴ق، *تاج العروس من جواهر القاموس*، تحقیق علی شبری، بیروت، دار الفکر.
- زمخشری، محمود بن عمر، ۱۳۸۶، *مقدمة الأدب*، تهران، مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران.
- سمرقندی، نصر بن محمد، بی تا، *بحر العلوم*، بی جا.
- شوکانی، محمد بن علی، ۱۴۱۴ق، *فتح القدر*، بیروت، دار ابن کثیر.
- طباطبایی، سیدمحمدحسین، ۱۴۱۷ق، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ج پنجم، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه.
- طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۷۲، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، ج سوم، تهران، ناصرخسرو.
- _____، ۱۳۷۷، *جوامع الجامع*، تهران و قم، انتشارات دانشگاه تهران و مدیریت حوزه علمیه قم.
- طبری، ابوجعفر محمد بن جریر، ۱۴۱۲ق، *جامع البیان فی تفسیر القرآن*، بیروت، دار المعرفه.
- طنطاوی، سیدمحمد، بی تا، *التفسیر الوسیط للقرآن الکریم*، قاهره، دار نهضة مصر للطباعة والنشر والتوزیع.
- طوسی، محمد بن حسن، بی تا، *التبیان فی تفسیر القرآن*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- عبدالرحمن بن ابی بکر، جلال الدین السیوطی، بی تا، *جمع الهوامع فی شرح جمع الجوامع*، مصر، المکتبه التوفیقیة.
- فخرالدین رازی ابوعبدالله، محمد بن عمر، ۴۲۰ق، *مفاتیح الغیب*، ج سوم، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

فراهیدی، خلیل بن احمد، ۱۴۱۰ق، کتاب العین، ج دوم، قم، هجرت.

قرطبی، محمد بن احمد، ۱۳۶۴، الجامع لأحكام القرآن، تهران، ناصر خسرو.

قمی مشهدی، محمد بن محمدرضا، ۱۳۶۸، تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، تهران، وزارت ارشاد اسلامی.

کاشانی، ملافتح الله، ۱۳۳۶، تفسیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین، تهران، علمی.

کاشفی سبزواری، حسین بن علی، ۱۳۶۹، مواهب علیه، تهران، اقبال.

محلّی جلال الدین؛ جلال الدین سیوطی، ۱۴۱۶ق، تفسیر الجلالین، بیروت، مؤسسه النور للمطبوعات.

_____ بی تا، جمع الهوامع، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

مدنی، علی خان، ۱۳۸۴، الطراز الأول، مشهد، مؤسسه آل البيت ﷺ لاحیاء التراث.

مراغی، احمد بن مصطفی، بی تا، تفسیر المراغی، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

نحاس، ابوجعفر احمد، ۱۴۲۱ق، اعراب القرآن، بیروت، منشورات محمدعلی بیضون.